**ماشین های ایدئولوژی/ آلتوسر و دستگاه های ایدئولوژیک دولتی**

**مری کلیگز**

**ولی زاده، وحید**

آلتوسر رسالت خود را پیراستن اندیشه‏های مارکس‏ از غبارهای اومانیستی،تاریخ‏گرایی،کلیت‏گرایی، و اقتصادباوری می‏دانست که از دید او به غلط به‏ آثار مارکس نسبت داده می‏شود.بازخوانی دقیق‏ آثار مارکس توسط او به مناقشات فراوانی منتهی‏ شده است.اما آشکارا صورت بندی و مفهوم‏پردازی‏ ایدئولوژی و ساخترا و نحوه عملکرد آن در جوامع‏ معاصر،سهم قابل توجهی در نظریه‏پردازی معاصر داشته است.

مری کلیگز

آلتوسر یک مارکسیست ساختارگرا است.ممکن است از خود بپرسید چطور چنین چیزی ممکن است.چطور می‏توان‏ مارکسیسم را که بر تحلیل تاریخی/اجتماعی تکیه دارد، با ساختارگرایی که بر تحلیلی غیر تاریخی/غیر اجتماعی‏ مبتنی است،ترکیب کرد.پاسخ آلتوسر در وهله اول به‏ تمایز او میان ایدئولوژی‏ها(تاریخی/اجتماعی)و ایدئولوژی‏ (ساختاری)باز می‏گردد.

این مسئله همان‏گونه که از 1965 در نظریه انتقادی پدیدار شد،بخشی از بحثی طولانی‏تر پیرامون رابطه دولت و افراد (سوژه‏ها)بود.آلتوسر با این پرسش روبه‏رو بود که چرا افراد مطیع‏اند؟چرا مردم از قوانین اطاعت می‏کنند؟چرا انقلابی‏ علیه سرمایه‏داری رخ نمی‏دهد؟نظریه او درباره ایدئولوژی‏ و ایدئولوژی‏ها از درک و از رابطه دولت و سوژه‏ها(میان‏ حکومت و شهروندان)منتج شد.در نتیجه بررسی کوتاهی از اندیشه‏های او درباره این رابطه ضروری است.

از نظر آلتوسر،دولت نوعی از شکل‏بندی حکومتی است که‏ به همراه سرمایه‏داری ظهور کرد.هر دولتی(شما می‏توانید برای کمک به تصور معنی دولت،کلمه ملت را جانشین آن‏ کنید)توسط شیوه تولید سرمایه‏داری تعیین شده و به‏ منظور محافظت از منافع آن شکل گرفته است.این مسئله‏ که مفهوم ملت‏ها به عنوان واحدهایی مجزا با سرمایه‏داری‏ متناظر است،به لحاظ تاریخی درست است.همچنین امکان‏ دارد که دموکراسی به عنوان یک ایدئولوژی و یا شکلی از حکومت نیز با سرمایه‏داری متناظر باشد؛چرا که دموکراسی‏ این توهم را ایجاد می‏کند که همه افراد با یکدیگر برابرند و قدرتی یکسان با یکدیگر دراند(و در نتیجه بر روابط استثمارگرانه اقتصادی نقاب می‏افکند).

آلتوسر به دو مکانیزم عمده اشاره می‏کند که تضمین‏ می‏کنند مردمی که تحت حاکمیت دولت‏اند مطابق با قوانین‏ آن دولت عمل کنند.نخستین مکانیزم را آلتوسر دستگاه‏های‏ سرکوب دولتی می‏نامد (RSAs) که مانند پلیس،دادگاه‏ها و زندان،مستقیما به اعمال زور جهت انطباق رفتار مردم با قوانین می‏پردازند.دولت از طریق این دستگاه‏ها افراد را وادار می‏کند تا به گونه‏ای معین رفتار کنند.اما مکانیزم دومی که‏ آلتوسر بررسی می‏کند برای مطالعات ادبی اهمیت بیشرتی‏ دارد.او آنرا دستگاه‏های ایدئولوژیک دولت می‏نامد (ISAs) . نهادهایی وجود دارند که ایدئولوژی‏هایی تولید می‏کنند که‏ ما به مثابه افراد(و گروه‏ها)آن‏ها را درونی می‏کنیم و مطابق‏ آن‏ها عمل می‏کنیم.دستگاه‏های ایدئولوژیک دولت شمال‏ مدارس،مذاهب،خانواده،نظام حقوقی،سیاست،هنر،ورزش‏ و غیره می‏شوند.این سازمان‏ها نظام‏هایی از عقاید و ارزش‏ها تولید می‏کنند که ما به مثابه افراد جامعه به آن‏ها باور داریم‏ (یا منکر آن‏ها هستیم).همین مسئله است که آلتوسر آن را مورد تحلیل قرار می‏دهد.ما چگونه ایدئولوژی‏هایی را که این‏ دستگاهها خلق می‏کنند،درونی کرده و به آن‏ها باور پیدا می‏کنیم؟(و در نتیجه در نظام سرمایه‏داری به غلط خود را سوژه‏هایی غیر بیگانه می‏پنداریم).پاسخ آلتوسر با تفکیک‏ میان ایدئولوژی‏ها و ایدئولوژی آغاز می‏شود.ایدئولوژی‏ها خاص،تاریخی و متفاوتند.ما می‏توانیم درباره ایدئولوژی‏های‏ متعددی نظیر ایدئولوژی مسیحی،ایدئولوژی دموکراتیک، ایدئولوژی فمینیستی و موارد دیگر سخن بگوییم.اما ایدئولوژی ساختاری است.آلتوسر می‏گوید که ایدئولوژی یک‏ ساختار است و در نتیجه ابدی است.یعنی بایست به صورت‏ همزمان مورد مطالعه قرار گیرد.دلیل آن‏که آلتوسر اعلام‏ می‏کند ایدئولوژی تاریخ ندارد همین مسئله است.او مفهوم‏ ایدئولوژی به عنوان ساختار را از این اندیشه مارکسیستی‏ استنتاج می‏کند که ایدئولوژی را بخشی از روبنا می‏داند،اما او ساختار ایدئولوژی را با مفهوم ناخودآگاه فروید و لکان پیوند می‏دهد.از آن‏جا که ایدئولوژی یک ساختار است،محتواهای‏ آن می‏توانند تغییر کنند.می‏توان آن را با هر چیزی پر کرد، اما فرم آن،همچون ساخترا ناخودآگاه،همیشه یکسان باقی‏ می‏ماند.همچنین،ایدئولوژی ناخودآگاهانه فعالیت می‏کند. ایدئولوژی نیز مانند زبان،نظام و یا ساختاری است که ما در آن زندگی می‏کنیم و با ما سخن می‏گوید،اما ما را دچار این توهم می‏کند که گویی ما آن را در اختیار خود داریم، یا می‏توانیم آزادانه اعتقادات خود را انتخاب کنیم،با دلایل‏ فراوانی می‏توانیم برای اعتقادات خود ذکر کنیم.

اولین فرضیه و یا تز آلتوسر این است که«ایدئولوژی‏ بازنمایی روابط خیالی افراد با شرایط واقعی هستی‏ آن‏هاست.»او برای توضیح این ادعای خود،این مسئله را نشان می‏دهد که چرا مردم به این روابط خیالی با شرایط واقعی هستی خود احتیاج دارند.چرا متوتجه واقعیت‏ نمی‏شوند؟

آلتوسر می‏گوید نخستین پاسخ به این پرسش به قرن‏ هجدهم تعلق دارد و این‏که ایدئولوژی زاییده کشیشان و پادشاهان مستبد است.این بحث اساسا یک نظریه توطئه‏ است که مدعی است دستان انسان‏های قدرتمند در کارند تا مردم را از طریق اعتقاد به این اندیشه‏ها و بازنمائی‏های کاذب‏ درباره جهان،تحمیق کنند.

پاسخ دوم(و از منظری مارکسیستی،پاسخ درست)آن‏ است که از خود بیگانگی مادی شرایط واقعی،زمینه را برای‏ مردم مهیا کرده است تا بازنمائی‏هایی را شکل دهند که‏ آن‏ها را از این شرایط مادی دور نگاه دارد(بیگانه کند).به‏ بیان دیگر،روابط مادی تولید در نظام سرمایه‏داری خود از خود بیگانه‏کننده است،اما انسان‏ها نمی‏توانند با این واقعیت ناگوار مواجه شوند در نتیجه آن‏ها داستان‏هایی را درباره این‏که این شرایط تولید آنقدرها هم بد نیست،سرهم‏ می‏کنند.این داستان‏ها،یا بازنمایی‏ها،آن‏ها را باز هم بیشتر از شرایط(بیگانه‏کننده)واقعی بیگانه‏تر می‏کند.این فاصله‏ مضاعف،یا بگیانه شدن از بیگانگی،همچون یک مسکن عمل‏ می‏کند.دارویی که باعث می‏شود درد از خود بیگانگی را حس‏ نکنیم.اگر ما این داستان‏ها را نداشتیم،بیگانه بودن شرایط واقعی تولید را درک می‏کردیم و شاید علیه آن می‏شوریدیم و یا دیوانه می‏شدیم.

این ایده‏ها درباره بازنمایی و واقعیت،فرض می‏کنند که آنچه‏ در بازنمائی خیالی جهان در ایدئولویای منعکس می‏شود، جهان واقعی و یا شرایط واقعی هستی است.آلتوسر می‏گوید که ایدئولوژی،جهان واقعی را بازنمائی نمی‏کند بلکه روابط نوع بشر با جهان واقعی،یا دریافتشان از شرایط واقعی هستی‏ را بازنمائی می‏کند.درواقع،ما شاید نتوانیم جهان واقعی را به صورت مستقیم بشناسیم،آنچه ما می‏شناسیم همیشه‏ بازنمائی‏هایی از این جهان است،یا بازنمایی از روابطمان‏ با این جهان.در نتیجه،ایدئولوژی این نسخه خیالی است، نسخه بازنمائی شده،داستان‏هایی که ما درباره روابطمان با جهان واقعی به خود می‏گوییم.

در نتیجه جهان واقعی چیزی نیست که به صورت عینی‏ بیرون از ما وجود دارد،بلکه محصول روابط ما با آن و محصول‏ بازنمائی‏های ایدئولوژیکی است که ما از آن می‏سازیم. داستان‏هایی که ما به خود درباره واقعیت می‏گوییم خود واقعیت می‏شود.این،نحوه عملکرد ایدئولوژی است.

در بیانی مارکسیستی‏تر،آنچه ایدئولوژی با انسان‏ها انجام‏ می‏دهد،بیشتر نشان دادن بازنمائی‏هایی از روابطشان با روابط تولید است تا نسان دادن بازنمائی‏هایی از روابط تولید.

مارکسیسم اصالتا ایدئولوژی را به عنوان بازنمایی کاذب‏ روابط انسانها با شرایط واقعی‏شان صورت‏بندی کرده است. برای مثال شرایط واقعی من به عنوان یک استاد دانشگاه، شرایط یک کارگر فرهنگی است.به من برای انجام کار فکری‏ام در تدریس،حقوق پرداخت می‏شود.حقوق من‏ حتی نزدیک به حقوق یک پزشک،وکیل،ستاره سینما و یا قهرمانان ورزشی نیست.آنچه که می‏تواند استثمار مرا یا شرایط اقتصادی واقعی مرا،آشکار کند در نقاب یک‏ ایدئولوژی پوشیده شده است-این‏که تدریس و استاد دانشگاه بودن یک ارزش والای اجتماعی و اخلاقی است. [من به خودم می‏گویم‏]درست است که موقعیت من به‏ لحاظ اقتصادی خوب نیست اما در عوض پاداش تدریس‏ معنوی است.و این‏که من احترام و منزلت اجتماعی بدست‏ می‏آورم(به جای پول).این یک مفهوم از ایدئولوژی است. مرا خرسند نگاه می‏دارد.در زمانی که شرایط واقعی هستی‏ اقتصادی من نشان می‏دهد که تا چه اندازه بدون اهمیت‏ هستم،من فکر می‏کنم واقعا شخص مهمی هستم.من به‏ این باور عام اعتقاد پیدا می‏کنم(که استاد دانشگاه بودن‏ اهمیت زیادی دارد)و در نتیجه از طریق اعتقاد به این‏که من‏ پاداش‏های دیگری به جز حقوق مادی‏ام برای انجام وظیفه‏ام‏ کسب می‏کنم،استثمار شدن فعلی‏ام را تحمل می‏کنم.(و نیز از خود بیگانگی‏ام با محصولات کار فکری‏ام را،یعنی همان‏ ارزش اضافی فکری‏ای که در شما می‏آفرینم.)

آلتوسر می‏گوید که درست برعکس،ایدئولوژی من یک‏ توهم است.اما توهمی و یا شناختی خیالی،نه درباره روابط تولید،بلکه درباره روابطم با آن‏ها.درنتیجه من فکر می‏کنم‏ خوشحالم چون در یک کارخانه کار نمی‏کنم،می‏اندیشم که‏ از کارگران کارخانه باهوش‏ترم چرا که فکر می‏کنم کارگران‏ کارخانه چندان باهوش نیستند،در غیر اینصورت در کارخانه کار نمی‏کردند.روابط تولید در اینجا بر این فرض‏ متکی است که کارگران کارخانه فاقد تحصیلات هستند. (این روابط تولید روابطی را میان شغل و تحصیلات ساختار داده است.)رابطه من با این روابطه تولید احساس برتری‏ به آن دارد.این آن چیزی است که آلتوسر آنرا ایدئولوژی‏ می‏داند.تز دوم آلتوسر این است:«ایدئولوژی وجودی مادی‏ دارد.»برای مارکسیست‏ها همیشه این مسئله اهمیت دارد که تحلیل‏هایشان در کنش‏های مادی و روابط مادی ریشه‏ داشته باشد.در نتیجه اگر می‏خواهیم درباره اندیشه‏ها سخن‏ بگوییم،ضروری است بتوانیم از آن‏ها به عنوان چیزی مادی‏ سخن بگوییم.(در نتیجه به دام ایده آلیسم و یا این بحث‏ که اندیشه‏ها واقعی‏تر از ابژه‏های مادی است،نمی‏لغزیم.) در نتیجه آنچه آلتوسر هنگام بیان این‏که ایدئولوژی مادی‏ است در نظر دارد آن است که ایدئولوژی همواره در دو جایگاه‏ وجود دارد-یکی در دستگاه‏ها یا اعمال(همچون مناسک، یا هر شکل دیگری از رفتار که توسط هر ایدئولوژی معینی‏ دیکته می‏شود.)و نیز در سوژه،در فردی که بنابر تعریف‏ مادی است.

آلتوسر می‏گوید که ایدئولوژی به مثابه کرداری مادی به‏ مفهوم سوژه بستگی دارد.درنتیجه این دو تز او یعنی«هیچ‏ کرداری وجود ندارد مگر این‏که از طریق ایدئولوژی و در آن‏ باشد»و«هیچ ایدئولوژی وجود ندارد مگر این‏که توسط سوژه و برای سوژه‏ها».به‏طور خلاصه،هیچ نظام عقایدی و هیچ کرداری که توسط این نظام‏های عقاید تعیین شده باشد وجود ندارد مگر آن‏که کسی وجود داشته باشد که به آن‏ها باور داشته باشد و مطابق آن عقاید عمل کند.

در نتیجه به بخش نهایی بحث آلتوسر می‏رسیم.چگونه‏ سوژه‏های منفرد در ساختارهای ایدئولوژیک شکل‏ می‏گیرند؟یا به عبارت دیگر،ایدئولوژی چگونه مفهومی از خود (self) یا سوژه می‏آفریند؟

به اعتقاد آلتوسر،شکل بخشی افراد عینی به مثابه سوژه‏ و به خدمت گرفتن آن‏ها در هر نظام اعتقادی،کارکرد تمام‏ ایدئولوژی‏ها است.این مهمترین نقشی است که ایدئولوژی‏ به مثابه ساختار و ایدئولوژی‏ها به عنوان نظام‏های اعتقادی‏ معین انجام می‏دهند.آلتوسر سه اصل مهم درباره این فرآیند تبدیل شدن به سوژه در ایدئولوژی ارائه می‏کند:

1.ما تنها به این دلیل سوژه به دنیا می‏آییم که از قبل از تولد نامیده می‏شویم.در نتیجه ما همواره از پیش سوژه‏ایم.

2.ما همواره و از پیش سوژه‏هایی در ایدئولوژی،در ایدئولوژی‏هایی معین هستیم که در آن زندگی می‏کنیم و حقیقت و دروغ را تنها از طریق آن تشخیص می‏دهیم.عقاید هر شخص دیگری را به عنوان عقایدی ایدئولوژیک،به معنای‏ خیالی و توهمی تشخیص می‏دهیم،درحالی‏که باورهای‏ خودمان را حقیقت می‏پنداریم.به عنوان مثال به عقاید مذهبی متفاوت بنگرید.هرکس که به هر مذهبی اعتقاد دارد می‏پندارد که مذهب خودش حقیقت است و باورهای‏ دیگران و هم و ایدئولوژی است.

3.چگونه ایدئولوژی ما را تبدیل به سوژه‏هایی می‏کند که‏ نمی‏توانیم موقعیت فاعلی خودمان را در درون هر شکل‏بندی‏ ایدئولوژیکی مشخصی تشخیص دهیم؟چگونه است که‏ ما باور داریم عقاید ما واقعا حقیقت‏اند و نسبی نیستند؟ آلتوسر به این پرسش از طریق مفهوم«استیضاح»می‏دهد. ایدئولوژی افراد را به عنوان سوژه استیضاح می‏کند(مورد خطاب قرار می‏دهد).استیضاح یک نوع خطاب قرار دادن‏ است.از دید آلتوسر،هر ایدئولوژی معینی می‏گوید هی،شما! و ما پاسخ می‏دهیم من؟منظور شما من است؟و ایدئولوژی‏ می‏گوید بله،خود شما.

شما نمونه‏های آن را می‏توانید هر روز در آگهی‏های‏ بازرگانی مشاهده کنید.من یک شب آگهی مربوط به‏ دستگاه بدنسازی خانگی را دیدم‏ که ادعا می‏کرد«این دستگاه به شما اجازه می‏دهد آن‏طور که می‏خواهید ورزش کنید.این دستگاه بیش از هر دستگاه خانگی دیگری مطابق‏ نیازهای شما است.»هر کلمه«شما» در این تبلیغ یک استیضاح است.به‏ نظر می‏رسد که این تبلیغ فرد من را به صورت خصوصی مورد خطاب قرار می‏دهد.(با این هدف که من خودم را همچون همان فردی که مورد خطاب‏ قرار گرفته است تصور کنم و در نتیجه‏ در ساختار ایدئولوژیک کوچک این‏ آگهی تبدیل به یک سوژه شوم)

آلتوسر به برخی نکات درباره‏ این‏که ایدئولوژی به این شیوه ما را به عنوان سوژه‏ها مورد خطاب قرار می‏دهد و در نتیجه ما فکر می‏کنیم‏ که این ایده‏ها مشخصا خطاب به فرد ما گفته شده و بنابراین حقیقت دارد، اشاره می‏کند.او می‏گوید ایدئولوژی‏ به عنوان یک ساختار تنها به سوژه‏ با حرف اول کوچک (s) نیاز ندارد، بلکه به سوژه با S نیز نیاز دارد.او از طریق به کار بردن حرف بزرگ در ابتدای کلمه سوژه،مقصودی شبیه‏ به آنچه لکان مد نظر دارد را دنبال می‏کند.سوژه با حرف‏ اول کوچک،یک فرد مشخص است و سوژه با حرف اول‏ بزرگ،مکان ساختاری سوژه بودگی است.(که افراد آن را اشغال می‏کنند)این تمایز همچنین به دوگانگی مستتر در سوژه بودن اشاره دارد که در آن یک شخص هم فاعل زبان/ ایدئولوژی است(همچون فاعل بودن در یک جمله)و نیز ابژه ایدئولوژی است یعنی مجبور به اطاعت از قواعد و قوانین‏ آن است و آنطور رفتار می‏کند که ایدئولوژی دیکته می‏کند.

سوژه مورد خطاب قرار رگفته در این آگهی تبلیغاتی ممکن‏ است دستگاه بدنسازی خانگی را سفارش دهد و طوری‏ رفتار کند که گویی بدنسازی و تمرین‏های سخت بدنی‏ ضروری‏اند و اهمیتی حیاتی دارند.مکان ساختاری سوژه‏ می‏تواند مفهوم کمال فیزیکی،یا کیس بدن باشد؛قواعدی‏ که سوژه در معرض آن قرار می‏گیرد.آلتوسر مثال ایدئولوژی‏ مذهبی مسیحی را به کار می‏برد که خدا در آن سوژه با S است-مرکز این ساختار/نظام.

آلتوسر اندیشه‏های خود درباره ایدئولوژی را مستقیما به‏ لکان پیوند می‏دهد و متذکر می‏شود که ساختار ایدئولوژی‏ آینه‏ای است.(همچون امر خیالی لکان،یا مرحله آینه‏ای)

چند نکته درباره آلتوسر به عنوان یک ترکیب‏کننده دیگر نظریه‏پردازان وجود دارد.آلتوسر مفتون فروید و حتی بیشتر از او لکان بود.مفاهیم خیالی،آینه،آینه‏ای و تقابل سوژه با s و سوژه با S از مفاهیم لکان اخذ شده است و یا با آن‏ها همراستا است.همچنین به عنوان یک مارکسیست،برای علم‏ به عنوان شکلی از دانش که بیرون از هر ساختار ایدئولوژیکی‏ است،رجحان قائل است.علم در نزد او نوعی دانش است که‏ واقعا حقیقی است چرا که عینی و مادی است.در نتیجه در حالی که ایدئولوژی،ایدئولوژیک است،تنها شیوه شناخت، شناخت علمی است.

آیا این نظریه برای ادبیات سودمند است؟آری.چرا که ما را قادر می‏کند درباره این‏که چگونه متون ادبی(به عنوان‏ یک زیرمجموعه و یا تبدیل صورت و یا تولید ایدئولوژی(یا شکل‏بندی ایدئولوژیک معینی)ما را به مثابه سوژه شکل‏ می‏دهند و مستقیما با ما سخن می‏گویند،سخن بگوییم. آشکارترین شکلی که متون ادبی ما را به مثابه سوژه مورد خطاب قرار می‏دهند زمانی است که متنی مستقیما ما را با گفتن خواننده عزیز خطاب کند(همچون رمان کلبه عمو تام).همه متن‏ها خوانندگان را از طریق برخی مکانیزم‏ها و به شیوه‏های مختلف استیضاح می‏کنند.همه متون موقعیت‏ سوژه را برای خوانندگان خود می‏آفرینند،چه این ساخت‏ سوژه آشکار باشد و چه پنهان

ترجمه:وحید ولی‏زاده

منبع: www.colorado.edu/English/courses/ ENGL2012Klages/1997althusser.html

 ایدئولوژی در نزد آلتوسر به نظامی‏ از اندیشه‏ها اطلاق می‏شود که مردم‏ از طریق آن به تجربه‏ی زندگی‏شان‏ در جهان ساختار می‏بخشند.این نظام‏ به صورت سر راست درست یا غلط نیست،بلکه بیشتر شبکه‏ی پیچیده‏ ای از روابط و نگرش‏هاست.در نتیجه‏ ایدئولوژی هم شامل نظام آشکارا غلطی‏ از اندیشه‏ها مانند نژادپرستی می‏شود و هم پاسخ‏های فرهنگی و زیبایی‏ شناختی پیچیده‏تر.بعنوان مثال بر طبق دیدگاه‏های او تصمیم برای نوشیدن یک پپسی به جای کوکاکولا امری‏ ایدئولوژیک است چرا که توسط بعضی نیروهای مهم اقتصادی شکل می‏گیرد (هر دو کمپانی مقدار متنابهی پول در تلاش باری واداشتن شما به این یا آن‏ انتخاب سرمایه‏گذاری کرده‏اند)اما بدیهی‏ست که ترجیح پپسی به کوکاکولا همان قدر اشتباه نیست که نژادپرستی اشتباه است.

در این دیدگاه،دیگر به راحتی نمی‏توان بیرون از ایدئولوژی ایستاد و آن را به‏ مثابه چیزی کاذب نگریست.بلکه بایست توجه داشت که تمام واژه‏های که ما از طریق انها هستی خود را درک می‏کنیم از قبل آغشته و آلوده به ایدئولوژی‏ هستند.چه هنگامی که ما خود را به عنوان عضوی از خانواده بپنداریم‏ (دختران،خواهران و...)یا به عنوان شهروندان یا به عنوان کارگران(یعنی‏ شغل مهم‏ترین چیزی باشد که تعریف میکند ما برای خودمان که هستیم)و یا به عنوان دانشجویان یا عاشقان موسیقی یا ورزشکاران زن یا هر چیز دیگر، در تمام این موارد،این مقوله‏بندی‏ها(خانواده،کار،فراغت)پیشاپیش توسط ایدئولوژی در رابطه‏ای پیچیده با دینامیک اقتصادی سرمایه‏داری متأخر تعریف شده است.